



Munich Personal RePEc Archive

Review of "Economic Theories of Development: An Analysis of Competing Paradigms" by Diana Hunt

Mirjalili, Seyed hossein

Institute for Humanities and Cultural Studies

3 December 2016

Online at <https://mpra.ub.uni-muenchen.de/125670/>
MPRA Paper No. 125670, posted 12 Aug 2025 21:21 UTC

بررسی و نقد کتاب نظریه‌های اقتصادی توسعه؛ تحلیلی از پارادایم‌های رقیب

سید حسین میرجلیلی*

چکیده

این کتاب شش چهارچوب فکری اصلی در اقتصاد توسعه را براساس پارادایم کوهن تبیین می‌کند. از زمان انتشار کتاب *ساختار/انقلاب‌های علمی* نوشته تامس کوهن در دهه ۱۹۶۰ م، محققان علوم طبیعی و سپس محققان علوم اجتماعی، به‌ویژه اقتصاد، تلاش کردند آن را در موضوعات مختلف از جمله توسعه به‌کار ببرند. کتاب هانت اثری است که نویسنده سعی کرده تحلیل پارادایمی را در اقتصاد توسعه به‌کار ببرد. مدرنیزاسیون، ساختارگرایی، نئومارکسیسم، مائوئیسم، نیازهای اساسی، و نئوکلاسیک، به‌منزله پارادایم‌های رقیب، در این اثر تشریح شده‌اند. نویسنده تحلیل وابستگی را توضیح می‌دهد، ولی آن را پارادایم نمی‌داند. در این مقاله، به برداشت نویسنده کتاب از پارادایم انتقاد شده است. نقد دیگر به این کتاب قیاس‌ناپذیری پارادایم‌هاست که رویکرد کتاب را تشکیل می‌دهد. روش‌شناسان اقتصاد، که ازدیدگاه انقلاب علمی کوهن به علم اقتصاد نگریسته‌اند، فقط اقتصاد کینزی را مصداق تغییر پارادایم در علم اقتصاد می‌دانند و اقتصاددانان توسعه فقط تحول از مدرنیزاسیون به تحلیل وابستگی را مصداق تغییر پارادایم در توسعه می‌دانند. سرانجام در این کتاب رویکرد نهادگرایی در توسعه اقتصادی مغفول مانده و بحث نشده است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد توسعه، پارادایم، نهادگرایی، سیاست توسعه.

۱. مقدمه

دایانا هانت (Diana Hunt 1942) اقتصاددان توسعه و مؤلف چند کتاب در زمینه توسعه اقتصادی است. کتاب *اعتبار برای توسعه کشاورزی: مطالعه نمونه اوگاندا* (۱۹۷۵)، کتاب

* دانشیار پژوهشکده اقتصاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، h.jalili@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۲

بحران قریب‌الوقوع در کنیا: مورد اصلاحات ارضی (۱۹۸۴)، کتاب نظریه‌های اقتصادی توسعه: تحلیلی از پارادایم‌های رقیب (۱۹۸۹)، و گردآوری و تدوین کتاب خانوارهای روستایی در جامعه‌های نوظهور: فناوری و تغییر در زیر صحرای/افریقا (۱۹۹۵)، به‌همراه مارگارت هاسول، از مهم‌ترین کتاب‌های مؤلف در زمینه توسعه است. در این مقاله سومین کتاب وی را ارزیابی می‌کنیم که در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است.

خاستگاه کتاب نظریه‌های اقتصادی توسعه تبیین دیدگاه‌های اصلی در اقتصاد توسعه براساس رویکرد پارادایمی در انقلاب‌های علمی تامس کوهن است. تامس کوهن، فیزیک‌دان و تاریخ‌دان و فیلسوف علم، تحول علم را بررسی کرده است. کتاب ساختار/انقلاب‌های علمی اولین بار در سال ۱۹۶۲ م و سپس در سال ۱۹۷۰ م با الحاق پی‌نوشتی به آن تجدید چاپ شد. تاکنون بیش از یک میلیون جلد از این کتاب به نوزده زبان دنیا منتشر شده است (مقدم حیدری ۱۳۸۵: ۱۲). دغدغه اصلی کوهن در کتاب ساختار/انقلاب‌های علمی پیشرفت علم است. تأکید وی بر ویژگی انقلابی بودن پیشرفت علمی است. انقلاب علمی متضمن طرد و رد یک ساختار علمی و جای‌گزینی آن با ساختار علمی دیگری است. پارادایم سنگ بنای ساختار علمی کوهن است. از نظر کوهن، پارادایم مجموعه باورها و پیش‌فرض‌های جامعه علمی است که شامل مجموعه‌ای از تعهدات متافیزیکی، نظری، و ابزاری می‌شود (کوهن ۱۳۹۱، به نقل از مقدم حیدری ۱۳۸۵: ۴۰). پژوهش‌گران درون یک پارادایم به‌کاری مشغول‌اند که بر پارادایم حاکم بر جامعه علمی مبتنی است که کوهن آن را «علم متعارف» (normal science) می‌نامد (همان: ۴۰-۴۱). انقلاب علمی با کنار گذاشتن پارادایم حاکم و پذیرش پارادایم جدید رخ می‌دهد (همان: ۴۴). سوئیچ گشتالتی در نظریه تحول علم کوهن نقش بسیار مهمی دارد. با بحران و ناکارایی پارادایم حاکم، کل یک‌پارچه آن را کنار می‌گذارند (انقلاب علمی) و کل یک‌پارچه دیگری را می‌پذیرند (مفاهیم، قوانین، ابزارها، روش‌ها، و ...) (همان: ۴۶).

به دنبال انتشار کتاب ساختار/انقلاب‌های علمی به دست تامس کوهن در سال ۱۹۶۲ م و انتشار ویرایش جدید آن در سال ۱۹۷۷ م، نخست محققان علوم طبیعی و سپس محققان علوم اجتماعی سعی کردند این رویکرد را به کار ببرند. محققان علوم اقتصادی از جمله محققان اقتصاد توسعه نیز از این موج فکری تأثیر پذیرفتند. کتاب هانت به کاربرد رویکرد کوهن در اقتصاد توسعه می‌پردازد. از این رو، کتاب هانت دارای تمایز و نوآوری در متون اقتصاد توسعه است.

علت انتخاب این کتاب برای بررسی این است که در مقطع کارشناسی ارشد به‌منزله منبع درسی در دانشگاه‌های کشور مورداستفاده گسترده قرار می‌گیرد. در این مقاله نخست اثر معرفی می‌شود و سپس، نقد شکلی اثر و پس از آن نقد محتوایی اثر، ازجمله نقد روش‌شناختی و کاستی موضوعی آن، انجام می‌شود. سرانجام، نتیجه‌گیری آخرین بخش مقاله را تشکیل می‌دهد.

۲. معرفی کتاب

هدف هانت از نگارش این کتاب، همان‌طور که در پیش‌گفتار می‌گوید، ارائه متنی تکمیلی در زمینه اقتصاد توسعه بوده است و نه تهیه کتابی درسی. وی به‌دنبال تبیین دیدگاه‌های اصلی در توسعه اقتصادی و همچنین ارائه چهارچوب‌های فکری مهم در توسعه است که تدوین رهنمودهایی برای عمل معطوف به توسعه را ممکن می‌کند. هانت فرض کرده است که خواننده با ابزارها و مفاهیم پایه‌ای اقتصاد توسعه آشنایی دارد. بنابراین، می‌گوید که این کتاب باید به‌دنبال یا هم‌زمان با متون پایه‌ای علم اقتصاد و همچنین اقتصاد توسعه خوانده شود.

هانت شش پارادایم را دیدگاه مسلط در توسعه اقتصادی می‌داند. وی ملاک‌هایی را برای انتخاب دیدگاه مسلط به‌کار برده است با این شرط که دیدگاه مسلط بعد از استقرار هسته‌اش باید مبنا و منبع الهامی برای بسط نظری و فعالیت عملی بیش‌تر در عرصه توسعه اقتصادی را فراهم کند (هانت ۱۳۸۶: ۱۱-۱۲).

هانت در مقدمه کتاب عناصر کلیدی هر چهارچوب فکری یا پارادایم را ذکر می‌کند. در نظر هانت، چهارچوب‌های فکری مختلفی که در علوم طبیعی و اجتماعی تحقیق علمی را هدایت می‌کنند صرفاً مجموعه‌ای متشکل از نظریه نیستند، بلکه هر یک مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، و فرضیه‌های ویژه درباره هدف مطالعه را نیز در بر می‌گیرند. همچنین، هر کدام مفاهیم اصلی متفاوت و روش‌شناسی متمایزی را به‌کار می‌گیرند که در پارادایم علمی تامس کوهن تجسم یافته است. هانت عنوان فرعی کتاب را از همین‌رو برگزیده است، زیرا به‌دنبال شناسایی چهارچوب‌های فکری مسلط از مفهوم پارادایم، هم به‌منزله ابزار طبقه‌بندی و هم به‌منزله مبنایی برای تشریح هر چهارچوب، بهره برده است. هانت پارادایم را چنین تعریف می‌کند: منظومه‌ای از ارزش‌ها، باورها، و ادراکاتی از واقعیت تجربی هم‌راه با مجموعه‌ای متشکل از نظریه مبتنی بر آن‌ها که گروهی از دانشمندان با روش‌شناسی متمایز، برای تفسیر چهره‌ای از جهانی که در آن به‌سر می‌بریم، مورداستفاده قرار می‌دهند (همان: ۱۶).

مؤلف به دنبال تبیین چهارچوب‌های فکری اصلی در توسعه و توسعه‌نیافتگی است که طی دوره‌های مختلف زمانی حاکم بوده و پشتیبانی گسترده داشته و به ایجاد تحولات مهم در اقتصاد توسعه یا برنامه‌ریزی اقتصادی و تدوین سیاست کمک کرده و آن را هدایت کرده است. در مقدمه کتاب، هانت اصطلاح «پارادایم» (paradigm) را مترادف با «چهارچوب فکری» (intellectual framework) و به منظور پایه‌ای برای شرح شش پارادایم تعریف می‌کند. علاوه بر مقدمه، دو فصل به زمینه نظری و میراث اندیشه اقتصادی و اقتصاد توسعه از زمان ظهور آن اختصاص داده شده است. سپس، شش پارادایم اصلی را تبیین می‌کند. تحلیل وابستگی را نیز توضیح می‌دهد، ولی آن را پارادایم نمی‌داند. هر پارادایم در فصلی جداگانه بحث شده است. فصل نتیجه‌گیری خلاصه مقایسه‌ای از پارادایم‌هاست.

فصل آخر کتاب (نتیجه‌گیری) به تحلیل مقایسه‌ای بین شش پارادایم اختصاص یافته است. مقایسه‌ها متمرکز بر سازگاری و ناسازگاری بین هر پارادایم و دیگر پارادایم‌ها، با برجسته کردن ارزش‌های مشترک و متفاوت، فروض، روش‌های تحلیلی، نتیجه‌گیری‌ها، و پی‌آمدهای سیاستی میان شش پارادایم متفاوت‌اند. هانت شش پارادایم را با توجه به چگونگی برخورد با مسائل زیر توضیح داده است: ۱. علل توسعه‌نیافتگی، ۲. عوامل اصلی برای توسعه و نقش فناوری، و ۳. نقش دولت، بازار، و نهادهای دیگر در فرایند توسعه.

برای انتخاب پارادایم‌های توسعه، هانت از معیارهای زیر استفاده می‌کند: ۱. باید تفسیر متمایزی از ماهیت اصلی توسعه و توسعه‌نیافتگی داشته باشد، ۲. باید عناصر اساسی مشترک در زمینه علل اصلی توسعه و توسعه‌نیافتگی را داشته باشد، ۳. وقتی ویژگی‌های مشخص شده در ۱ و ۲ حمایت تعداد قابل توجهی از محققان را به دست آورد، در این صورت در حکم یک پارادایم طبقه‌بندی می‌شود، و ۴. بیان اولیه افکار به گسترش نظری بیش‌تری منجر شود و اقدامات عملی در برنامه‌ریزی یا تدوین سیاست را هدایت کرده باشد (همان: ۱۷). خلاصه شش پارادایم تبیین شده در کتاب هانت به شرح زیر است:

۱.۲ پارادایم مدرنیزاسیون

این پارادایم را، که هانت «هسته سرمایه‌داری در حال گسترش» نامیده است، اقتصاددانان اروپای غربی و امریکای شمالی مطرح کردند که طبق اصول اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد کینزی تحصیل کرده بودند، اما متوجه کاستی‌های آن برای کشورهای در حال توسعه شدند. در واقع از میان آثار اولیه اقتصاددانان توسعه در دهه‌های ۱۹۴۰ و

۱۹۵۰ م دو دیدگاه عمده ظهور کرد. یکی در امریکای شمالی و اروپای غربی (پارادایم مدرنیزاسیون) و دیگری در امریکای لاتین (الگوی ساختارگرا) شکل گرفت. هانت پارادایم مدرنیزاسیون را عمدتاً براساس کار لوئیس (۱۹۵۴) توضیح می‌دهد. لوئیس مهم‌ترین علت عقب‌ماندگی را پس‌انداز نکردن برای سرمایه‌گذاری می‌داند. وی اقتصادهای توسعه‌نیافته را متشکل از دو بخش اصلی می‌داند: یک بخش بزرگ، اما فقیر و عمدتاً در تولید دهقانی، که ویژگی آن نیروی بی‌کار فراوان است و بخش دوم که کوچک است، اما سودآور و پیشرفته و براساس سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران است. بخش مدرن گسترش می‌یابد، سود را سرمایه‌گذاری مجدد می‌کند، و به جذب نیروی کار فراوان از بخش دهقانی ادامه می‌دهد. سرمایه‌داران محور فرایند توسعه‌اند، چون ظرفیت بالایی برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مجدد دارند. ویژگی این پارادایم تورش علیه بخش کشاورزی برای تضمین جریان پیوسته نیروی کار ارزان به بخش مدرن است که برای افزایش سرمایه‌گذاری لازم است. هانت نظریه روستو (۱۹۵۳) درمورد مراحل رشد را نیز بررسی می‌کند و مرحله «خیز» و بخش پیش‌رو را توضیح می‌دهد. سپس، نظر رانیس و فی (۱۹۶۱) را درمورد انتقال به رشد خودپایا می‌کاود. مدرنیزاسیون پارادایمی است که انتظار دارد مسیر توسعه طی شده کشورهای پیشرفته را تکرار کند و در مراحل اولیه رشد اقتصادی نقش رهبری دولت را توصیه می‌کند. این پارادایم اتخاذ پیشرفته‌ترین فناوری را توصیه می‌کند، زیرا آن را عامل اصلی سرعت توسعه می‌داند و افزایش نابرابری را به‌خصوص در مراحل اولیه توسعه اجتناب‌ناپذیر می‌داند، تازمانی که خیز اقتصادی به‌دست آید.

ضعف اصلی مدرنیزاسیون، طبق نظر هانت، وابستگی آن به فرض اقتصاد بسته است. در هیچ کجای مدل لوئیس، روستو، یا دیگران بحثی درمورد سازوکار انتقال فناوری به یک کشور فقیر توسعه‌نیافته وجود ندارد. این پارادایم تقاضای اندک داخلی و تأثیر بالقوه آن در پس‌انداز را نادیده می‌گیرد. هم‌چنین، وجود عوامل خارجی محدودکننده توسعه، مانند مشکلات کسب ارز برای تأمین مالی واردات فناوری، را نادیده می‌گیرد و به‌جای آن بر موانع داخلی توسعه، به‌خصوص ساختار و نهادهای اجتماعی، تأکید می‌کند، اما تحلیل آن به نقش نهادهای داخلی و انباشت پس‌انداز محدود است. مدرنیزاسیون درباره موانع داخلی برای تغییر نهادی از راه‌های دیگری غیر از گسترش هسته‌های سرمایه‌داری بحث نکرده است.

۲.۲ پارادایم ساختارگرا

ساختارگرایی از نقد اقتصاد نئوکلاسیک خصوصاً نقد تجارت آزاد و مزیت نسبی آغاز شد. از سوی دیگر، طرفداران ساختارگرایی دیدگاه مدرنیزاسیون را قبول نکردند که پس‌انداز پایین مانع اصلی برای توسعه است. ساختارگرایان ویژگی اقتصاد توسعه‌نیافته را درآمد سرانه پایین همراه با تنگناهای ساختاری مربوط به تولید، اشتغال، موجودی سرمایه، نهادهای اقتصادی، و اقتصاد کشاورزی می‌دانند. در نظر ساختارگرایی کشورهای در حال توسعه در اقتصاد بین‌المللی اقتصادهای «پیرامون» هستند که در ارتباط با «مراکز» صنعتی قرار دارند. کشورهای توسعه‌یافته می‌توانند با بازکردن بازارهای خود و ارائه کمک‌های مالی برای پرکردن شکاف ارز مورد نیاز برای تغییر ساختاری اقتصاد به کشورهای در حال توسعه کمک کنند.

مهم‌ترین بحث ساختارگرایان از نظر هانت انتقاد از نظریه مزیت نسبی حمایت‌شده اقتصاددانان نئوکلاسیک است. پریش (۱۹۴۹م) نظریه مزیت نسبی را سطحی و ایستا می‌داند که تفاوت قابل توجه در بهره‌وری نیروی کار میان کشورهای مختلف را در نظر نمی‌گیرد. هم‌چنین، ساختارگرایان سیاست‌های پولی اقتصاد نئوکلاسیک را، که عمدتاً بر اساس تضعیف ارزش پول است، به شدت نقد می‌کنند. در نظر ساختارگرایان، تضعیف ارزش پول در سه حالت به توسعه صادرات منجر نمی‌شود: اول، وقتی کشش درآمدی صادرات پایین است؛ دوم، وقتی بخش صادرات در اختیار خارجی‌هاست و بنابراین تولید داخلی گسترش نمی‌یابد؛ سوم، هنگامی که بیش‌تر واردات کالاهای سرمایه‌ای است که این اقدام تأثیر منفی در بخش‌های تولیدی به جای می‌گذارند.

ساختارگرایان تورم را نتیجه نبود توازن می‌دانند که در نخستین مراحل رشد، با توجه به محدودیت عرضه در کوتاه‌مدت و افزایش تقاضا، ایجاد می‌شود. در نظر ساختارگرایان، دولت‌ها می‌توانند با جهت‌دادن سرمایه‌گذاری بیش‌تر به سمت بخش‌های اقتصادی با کشش‌های عرضه بالا و با اصلاحات نهادی به منظور بهبود کشش عرضه تورم را مهار کنند. ساختارگرایان از وضع مالیات بر کالاهای لوکس و واردات طرف‌داری و تولید جای‌گزین واردات را تشویق می‌کنند. هانت موارد ناسازگاری میان پارادایم نئوکلاسیک و ساختارگرا را به ترتیب زیر ذکر می‌کند:

۱. در پارادایم ساختارگرا نظریه مزیت نسبی رد می‌شود، در حالی که پارادایم نئوکلاسیک طرف‌دار تجارت آزاد است؛

۲. در پارادایم ساختارگرا پی‌گیری آگاهانه استراتژی تحولات ساختاری ازسوی دولت ازطریق توسعه صنایع متنوع مدرن مقدمه‌ای ضروری برای تحقق توسعه است؛
۳. ابزارهای سیاست‌گذاری برای تحقق بند دوم شامل استفاده از مالیات، سیاست‌های ارزی و اعتباری، حمایت ازطریق تعرفه‌ها، و سرمایه‌گذاری زیربنایی در بخش عمومی است؛ یعنی سیاست‌هایی که قیمت‌های نسبی نهاده‌ها و ستانده‌ها و میزان نسبی سود پس از اخذ مالیات را تغییر می‌دهند. چنین دخالت گسترده‌ای در عملکرد نیروهای بازار در تضاد با الگوی نئوکلاسیک است؛
۴. ساختارگرایان طرفدار اصلاحات ارضی‌اند. بسیاری از نئوکلاسیک‌ها با آن مخالف‌اند، زیرا آن را دخالت دولت در حقوق مالکیت خصوصی تلقی می‌کنند که انگیزه و اعتماد را کاهش می‌دهد و مانع از سرمایه‌گذاری تولیدی می‌شود؛
۵. ساختارگرایان از علل تورم و بحران تراز پرداخت‌ها در کشورهای درحال توسعه تبیینی ارائه می‌کنند که در تعارض مستقیم با نظریات نئوکلاسیک‌ها و مکتب پولی است (همان: ۳۸۰).

۳.۲ پارادایم نئومارکسیستی

درنظر هانت، مارکسیسم شرایط لازم برای پارادایم‌بودن در توسعه را ندارد، اما نئومارکسیسم پارادایمی است که توسعه‌نیافتگی را ناشی از جریان مداوم مازاد اقتصادی از کشورهای پیرامون به مراکز پیشرفته می‌داند. این مازاد تفاوت بین تولید و مصرف تحقق‌یافته است. نئومارکسیست‌ها جریان مازاد را نتیجه رابطه مبادله نابرابر می‌دانند که با ازبین‌بردن تولید صنعت‌گران داخلی ازسوی کشورهای صنعتی و ازدست‌رفتن انگیزه برای توسعه صنعتی بومی تحمیل می‌شود. این وضعیت باعث جلوگیری از توسعه در پیرامون است. بر این اساس، توسعه‌ای که رخ داده است متشکل از تعداد کوچکی از انحصارات صنعتی متعلق به سرمایه‌داران داخلی و خارجی است که سود خود را به مراکز ارسال می‌کنند. علاوه‌براین، طبقات غالب در مرکز و پیرامون هیچ علاقه‌ای به توسعه مستقل در پیرامون ندارند. در نتیجه، اقتصادهای توسعه‌نیافته نمی‌توانند مسیر توسعه اقتصادهای پیشرفته را تکرار کنند، به دلیل این که شرایط بین‌المللی تغییر کرده و برگشت‌ناپذیر است. بنابراین، تنها راه رسیدن به توسعه انقلاب سوسیالیستی است. نقد هانت به تحلیل نئومارکسیست‌ها این است که امکان توسعه صنعتی موفق وجود دارد و برخی تلاش‌ها برای توسعه صنعتی عملاً موفق بوده است.

۴.۲ پارادایم مائوئیسم

مائوئیسم کاربرد مارکسیسم - لنینیسم در سوسیالیسم کشاورزی چین بود. مائوئیسم به دنبال دستیابی به توسعه با گسترش صنعت سنگین بود که با مازاد بخش کشاورزی تأمین مالی می‌شد. هانت اهداف مائوئیسم را در چهار عنوان اصلی خلاصه می‌کند: اول، افزایش رفاه مادی و از بین بردن تفاوت درآمد از طریق به کارگیری اشتراکی ابزارهای تولید؛ دوم، اولویت توسعه صنایع سنگین؛ سوم، توسعه کشاورزی و صنعت، موازی با صنایع سنگین، برای بهبود درآمد توده‌ها و انباشت سرمایه؛ چهارم، اولویت دادن به دستیابی به برابری سیاسی و اقتصادی میان مناطق مختلف کشور از طریق اعطای سهم بیش‌تر در سرمایه‌گذاری صنعتی به مناطق محروم، افزایش خودکفایی در سطح منطقه و اعطای استقلال بیش‌تر به مناطق در تصمیم‌گیری. مائوئیسم صنایع سنگین را شرط توسعه پایدار و ضروری برای رسیدن به کشورهای پیشرفته می‌دانست. نقد هانت به مائوئیسم این است که نمونه‌ای از ناکارآمدی و نقض آزادی فعالیت اقتصادی است.

۵.۲ پارادایم نیازهای اساسی

این پارادایم به دنبال مبارزه با فقر، بی‌کاری، و نابرابری شدید در فرایند توسعه است. تجربه توسعه براساس مدرنیزاسیون به افزایش فقر و نابرابری منجر شد، هرچند رشد اقتصادی وجود داشت. مطالعات متعددی نشان داد که حتی رشد بالا به کاهش فقر منجر نشده است. همین امر به ظهور پارادایم نیازهای اساسی در توسعه منجر شد که استراتژی «رشد با توزیع» نیز نامیده شد. لفر (۱۹۷۴) یکی از نظریه‌پردازان پارادایم نیازهای اساسی است. مدیرعامل سازمان بین‌المللی کار نیز در کنفرانس جهانی اشتغال در سال ۱۹۷۶ م مفهوم «نیازهای اساسی» را مطرح کرد. در آن گزارش نیازهای اساسی به چهار دسته طبقه‌بندی شده‌اند: ۱. مواد غذایی، سرپناه، و لباس؛ ۲. دسترسی به خدمات اساسی مانند آب سالم، آموزش، بهداشت، و درمان؛ ۳. کار مناسب برای کسانی که قادر و مایل به کارند؛ ۴. نیازهای کیفی مانند محیط زیست سالم و مشارکت در تصمیم‌گیری. رابرت مک نامارا رئیس وقت بانک جهانی از این پارادایم دفاع کرد و مبارزه با فقر را هدف اصلی بانک جهانی قرار داد که تاکنون ادامه دارد. مهم‌ترین ویژگی این پارادایم پی‌آمدهای سیاستی آن است؛ هرچند این پارادایم ساختار نظری جدیدی ندارد، ولی استدلال آن نوآوری داشت، زیرا فرض مربوط به تمایل فقیر و غنی برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و فرض مربوط به ترکیب تقاضای داخلی

و عوامل مؤثر در آن را زیر سؤال برد. نقد هانت به پارادایم این است که برای اجرا با چالش‌های زیادی مواجه است.

۶.۲ پارادایم نئوکلاسیک

فصل نهم پارادایم نئوکلاسیک در اقتصاد توسعه را توضیح می‌دهد. اقتصاد نئوکلاسیک مطلبی در مورد توسعه ارائه نمی‌کند و فقط بر سؤالات کوتاه‌مدت متمرکز می‌شود، زیرا فرض می‌کند که توسعه در بلندمدت تضمین شده است، اما در واقع این فرض در مورد کشورهای توسعه‌نیافته برقرار نیست. هانت نظر بائر و یامی را ذکر می‌کند که شاید نخستین کسانی بودند که در اقتصاد توسعه درباره علل توسعه اقتصادی ازدیدگاه نئوکلاسیک نوشتند. پس‌از آن، اقتصاددانان نئوکلاسیک بر موضوعات خاص در توسعه متمرکز شدند و نظریه‌های توسعه را نیز نقد کردند. اقتصاددانان نئوکلاسیک، مانند دیپاک لال، به‌طور کلی منتقد وجود اقتصاد توسعه‌اند. هانت پارادایم نئوکلاسیک در زمینه نقش بازار، آزادی‌های فردی و فروض بازار آزاد، اقتصاد تعادلی، و نامناسب بودن آن برای تحلیل اقتصاد واقعی را نقد می‌کند. با مطالعه این فصل این فکر در ما تقویت می‌شود که اقتصاد نئوکلاسیک پارادایمی در کنار سایر پارادایم‌ها در توسعه است و سلطه اقتصاد نئوکلاسیک ناشی از ناتوانی پارادایم‌های جای‌گزین است.

کتاب هانت نشان می‌دهد که تنها الگویی که تعریف روشنی از فرایند توسعه و توسعه‌نیافتگی ارائه نمی‌کند اقتصاد نئوکلاسیک است. این بدان معنی است که اقتصاددانان نئوکلاسیک به دنبال درک علل توسعه‌نیافتگی نیستند. اقتصاددانان نئوکلاسیک به توسعه از دیدگاه کارآیی در تخصیص منابع و تحولات فناورانه پرداخته‌اند. ازدیدگاه نئوکلاسیک‌ها، بازار و دست‌انمرئی کارآمدترین تخصیص‌دهنده منابع است و بنابراین دخالت دولت را فقط وقتی می‌توان توجیه کرد که شکست بازار وجود دارد. پنج پارادایم دیگر، غیراز نئوکلاسیک، انتظار دارند که دولت نقش مهمی در فرایند توسعه، به‌خصوص در مراحل اولیه آن، ایفا کند.

علاوه بر شش پارادایم یادشده، هانت نظریه وابستگی را نیز توضیح می‌دهد، اما آن را پارادایم نمی‌داند. ازدیدگاه تحلیل وابستگی، روابط میان مرکز و پیرامون از توسعه در پیرامون جلوگیری می‌کند. نئومارکسیست‌ها و ساختارگرایان تحلیل وابستگی را مطرح کردند. در نظر آنان، وابستگی متقابل نیست، بلکه رابطه‌ای یک‌طرفه است و مازاد پیرامون به

مرکز جریان می‌یابد. نئومارکسیست‌ها سه شکل از وابستگی را تعریف کردند: وابستگی تجاری، وابستگی مالی، و وابستگی فناوری. تحلیل نئومارکسیستی از وابستگی این است که دنیا تحت سیطره یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است. توسعه پیرامون وابسته به توسعه مرکز است و تنها راه رسیدن به توسعه جدایی از مرکز است. نقد هانت به تحلیل وابستگی این است که بسیاری از ویژگی‌های مهم مانند جمعیت، قوم، زبان، موقعیت جغرافیایی، و ترکیب منابع طبیعی در پیرامون را نادیده گرفته است.

۳. نقد شکلی اثر

از جهت مؤلفه‌های جامعیت صوری، اثر دارای پیش‌گفتار، مقدمه کلی، بیان صریح هدف اصلی اثر، فهرست تفصیلی مطالب، نمودار، جدول، خلاصه، و نتیجه‌گیری فصول است. از جهت کیفیت فنی و ظاهری، اثر دارای حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، و صحافی مناسب است. نمونه‌خوانی به‌خوبی انجام شده است؛ از این‌رو، اغلاط چاپی به‌ندرت وجود دارد. اثر دارای ویراستار است، رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش تخصصی مناسب است، و متن روان و رسایی ارائه شده است. تنها نقد شکلی اثر این است که ارتباط طرح جلد با عنوان کتاب مشخص نیست.

۴. نقد محتوایی اثر

پس از مقدمه و دو فصل مربوط به مباحث نظری، فصل چهارم تا دهم شش پارادایم و هم‌چنین نظریه وابستگی را ارائه می‌کند. فصل یازدهم به نتیجه‌گیری و مقایسه پارادایم‌ها اختصاص دارد. در شش فصل نیز، حول عنوان پارادایم، مباحث پارادایم را تبیین می‌کند. از این‌رو، این کتاب دارای نظم منطقی و انسجام مطالب در کل اثر و درون هر فصل است. مؤلف از منابع معتبری در تبیین هر پارادایم استفاده کرده است. منابع مورد استفاده در اثر تا سال انتشار کتاب، یعنی سال ۱۹۸۹م، را شامل می‌شود و منابع ۲۶ سال اخیر را شامل نمی‌شود. از این‌رو، از منابع جدید برای تبیین موضوعات به‌صورت روزآمد استفاده نشده است. با وجود روزآمد نبودن میراث نظری و پارادایم‌های توسعه، مباحث مطرح‌شده از انسجام، دسته‌بندی، کیفیت تحلیل، و اتقان مناسب برخوردار است. در نقد نظرهای هر پارادایم نیز مطالب مستند و نسبتاً مستدلی ارائه شده است. مهم‌ترین نوآوری اثر کاربرد رویکرد پارادایمی کوهن در اقتصاد توسعه است. هم‌چنین، دیدگاه مائوئیسم و نئومارکسیسم

در توسعه تبیین شده است، درحالی‌که در متون مرسوم توسعه اقتصادی از طرح آن اجتناب می‌کنند. به همین جهت، از شمول بیش‌تری در مقایسه با سایر متون مرسوم در اقتصاد توسعه برخوردار است.

یکی از مزایای اثر این است که هریک از دیدگاه‌های اصلی در توسعه را به‌صورت دسته‌بندی‌شده و فهرست‌وار ارائه می‌کند. مزیت دیگر اثر این است که به بررسی تطبیقی و مقایسه دیدگاه‌های اصلی در توسعه می‌پردازد. درانتهای هر فصل نیز بررسی انتقادی آن پارادایم را ارائه می‌کند.

ازجمله نقدهای محتوایی اثر این است که اقتصاددانان توسعه درمورد وجود دیدگاه مسلطی به‌نام پارادایم نیازهای اساسی توافق ندارند. نیازهای اساسی درجایگاه نظریه‌ای مطرح در توسعه و حتی درحکم چهارچوبی فکری در تراز سایر پارادایم‌های مطرح‌شده به‌دست مؤلف قرار ندارد. نقد دیگر محتوایی به اثر این است که مباحث توسعه دهه ۱۹۹۰ و دهه ۲۰۰۰م را پوشش نداده است. مانند: شکست اجماع واشنگتنی و تعدیل اقتصادی نئوکلاسیک‌ها، فروپاشی سوسیالیسم شوروی و مائوئیسم، ظهور نارسایی‌های نیازهای اساسی در عمل، ظهور نئوساختارگرایی و نهادگرایی جدید، و جهت‌گیری‌های جدید در اقتصاد توسعه از قبیل اقتصاد توسعه رفتاری. بنابراین، برای استفاده به‌منزله متن درسی در اقتصاد توسعه در سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶م) جامعیت موضوعی ندارد.

۵. نقد روش‌شناختی اثر

رویکرد کتاب از جهت برداشت غیردقیق از مفهوم پارادایم و انقلاب علمی کوهن، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها، و پارادایم مقبول در اقتصاد و توسعه موردنقد است.

۱.۵ برداشت غیردقیق مؤلف از مفهوم پارادایم و انقلاب علمی کوهن

آموزش دانشگاهی کوهن در رشته فیزیک و تاریخ علم بود. مخاطب کوهن در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* فیزیک‌دانان بودند، اما به‌سرعت توجه دانشمندان علوم اجتماعی را نیز به خود جلب کرد. پس از طرح واژه پارادایم از سوی تامس کوهن، این اصطلاح در علوم طبیعی و سپس در علوم اجتماعی ازجمله متون اقتصادی به‌کار رفت. استیگلیتز در مقاله «اطلاعات و تغییر پارادایم در علم اقتصاد» درباره این موضوع بحث کرده است که اقتصاد اطلاعات باعث تغییر بنیادین در پارادایم حاکم در اقتصاد شده است (Stiglitz 2002:)

501-460, vol. 92). ایچنر و کرگل در «مقاله‌ای درباره نظریه پساکینزی: یک پارادایم جدید در علم اقتصاد» درباره این موضوع بحث کرده‌اند که اقتصاد پساکینزی تغییری اساسی در پارادایم حاکم در علم اقتصاد کلان ایجاد کرده است (Eichner and Kregel 1975: vol. 13, 1293-1314). پرسلی و سسیونز در مقاله «اقتصاد اسلامی: ظهور یک پارادایم جدید» درباره این موضوع بحث کرده‌اند که اقتصاد اسلامی پارادایم جدیدی است که در علم اقتصاد ظهور کرده است (Presley and Sessions 1994: vol. 104, 584-596). گرینوالد و استیگلتز در کتاب به‌سوی یک پارادایم جدید برای اقتصاد پولی مباحثی را ارائه می‌کنند که معتقدند یک پارادایم جدید در اقتصاد پولی است و پارادایم حاکم را تغییر خواهد داد (Greenwald and Stiglitz 2003). گور در مقاله «ظهور و افول اجماع واشنگتنی به‌عنوان یک پارادایم برای کشورهای درحال توسعه» درباره این موضوع بحث کرده است که اجماع واشنگتنی به‌منزله یک پارادایم نئوکلاسیک در توسعه ظهور کرد، ولی با شکست مواجه شد و افول کرد (Gore 2000). اتزیونی در مقاله «اقتصاد رفتاری، به‌سوی یک پارادایم جدید» درباره این موضوع بحث کرده است که اقتصاد رفتاری باعث تغییر اساسی در پارادایم حاکم در علم اقتصاد شده است (Etzioni 2011: vol. 55, 1099-1119). در همه موارد یادشده ادعا شده است که با وقوع یک انقلاب علمی از یک پارادایم به پارادایم دیگر منتقل شده‌ایم.

رویکرد و ویژگی متمایز کتاب هانت کاربرد فلسفه علم کوهن و تحلیل پارادایمی دیدگاه‌های مسلط در اقتصاد توسعه است. برخلاف آنچه هانت از پارادایم کوهن برداشت کرده است، پارادایم چهارچوب فکری نیست، بلکه چهارچوب فکری را هم در بر دارد. تعریف هانت از پارادایم ناقص است، زیرا پارادایم را تنها در ارزش‌ها، باورها، و نظریه‌ها منحصر کرده است (هانت: ۱۶)، درحالی‌که کوهن درباره پارادایم می‌گوید:

هدف از گزینش این واژه این است که برخی از نمونه‌های پذیرفته‌شده، کاوش‌های واقعی علمی، نمونه‌هایی که شامل قانون، نظریه، کاربرد، و ابزار اندازه‌گیری نیز می‌شوند الگوهایی در اختیار می‌نهند که از آن‌ها سنت‌های پژوهش علمی منسجم خاصی نشئت می‌گیرند (کوهن ۱۳۹۱: ۴۰).

هانت می‌گوید: «کوهن (۱۹۶۲ م) این چهارچوب فکری متمایز را که آن را گشتالت نیز می‌خواند پارادایم می‌نامد» (همان: ۱۷). باید توجه داشت که گشتالت^۱ پارادایم یا چهارچوب فکری نیست، بلکه ویژگی نوعی ادراک و شناخت است. نویسندگان این دو موضوع را با هم خلط کرده است. همچنین، در پاراگراف اول صفحه ۱۷، هانت اساساً دید

غیردقیقی درباره علم عادی ارائه می‌کند. تعریف هانت درباره پارادایم (چهار ویژگی ذکر شده در صفحه ۱۷ کتاب *نظریه‌های اقتصادی توسعه*) فقط مواردی کلی است که جزء ویژگی‌های پارادایم قرار می‌گیرد، اما مشخص‌کننده آن نیست. معنای پارادایم کوهن متفاوت با آن معنایی است که هانت می‌گوید. درواقع، هانت برداشت خود از پارادایم کوهن را مطرح می‌کند و از اعتبار و مقبولیت مفهوم پارادایم کوهن استفاده می‌کند. پارادایم کوهن مفهوم تخصصی برای تحول علوم طبیعی است و برای اطلاق آن بر حوزه‌های معرفتی غیراز علوم طبیعی باید با احتیاط پیش رفت.

۲.۵ آیا انقلاب علمی و پارادایم در اقتصاد وجود دارد؟

پرسشی که علاوه بر مفهوم پارادایم مطرح می‌شود این است که آیا اساساً انقلاب علمی در اقتصاد اتفاق افتاده است؟ وقوع انقلاب علمی در اقتصاد محل بحث اقتصاددانان بوده است. کوتز (۲۰۰۷) این پرسش را مطرح کرده است که آیا انقلاب علمی در اقتصاد وجود داشته است؟ در پاسخ می‌گوید که به‌استثنای انقلاب کینزی دهه ۱۹۳۰ م، هیچ مرحله‌ای از تغییر پارادایم در اقتصاد مانند علوم طبیعی وجود نداشته است. کوهن تردید داشت که آیا هیچ پارادایمی در علوم اجتماعی وجود دارد یا نه؟ (همان: ۱۵). درنظر کوتز، در علوم اجتماعی پارادایم را می‌توان «نظریه پایه» (basic theory) تعریف کرد. از این دیدگاه، علم اقتصاد می‌تواند متحدالشکل‌سازتر (uniformitarian) از علوم طبیعی به حساب آید. از این رو، درنظر کوتز، تاریخ علم اقتصاد تحت‌سیطره فقط یک پارادایم بوده است: «نظریه تعادل عمومی» در سازوکار بازار (Coats 2007: 292). در مقایسه با علوم طبیعی، پارادایم کوهن کم‌تر عینی و قابل درک در علم اقتصاد است. انقلاب کینزی دهه ۱۹۳۰ م دارای بسیاری از ویژگی‌های انقلاب علمی کوهن است (ibid.: 293). دیدگاه‌های کینز بی‌تردید برای اقتصاددانان نه تنها یک نقشه جدید، بلکه هم‌چنین جهت‌گیری‌های اساسی برای ایجاد نقشه ارائه کرد (ibid.: 294).

۳.۵ آیا پارادایم و انقلاب علمی در نظریه‌های توسعه وجود دارد؟

پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا انقلاب علمی در اقتصاد توسعه اتفاق افتاده است؟ اغلب تحلیل‌ها در اقتصاد توسعه براساس کار کوهن بر انتقال از مدرنیزاسیون به نظریه وابستگی متمرکز شده‌اند (برای نمونه، see Foster-Carter 1976)، اما نتیجه این گونه

تلاش‌ها برای کاربرد الگوی کوهن در تحول علمی رضایت‌بخش نبوده است (Elguea 1985: 2616). دلیل آن این است که تحلیل‌گران مفاهیم و ایده‌های اثر کوهن را نادرست به‌کار برده‌اند. کاربرد نادرست ساختار انقلاب‌های علمی در توسعه بر دو نوع است: (ibid.: 213-233): اول، مفاهیم در اثر کوهن به راه‌هایی به‌کار برده شده‌اند که کوهن هیچ‌گاه موردنظرش نبوده است و معنای آن اصطلاحات به فراتر از حدود آن بسط داده شده است؛ دوم، تحلیل‌گران، اصطلاحات کوهن را بدون آگاهی کامل از آن، یا دست‌کم بدون جدی‌گرفتن پی‌آمدهای الگوی کوهن، به‌کار برده‌اند (ibid.: 217).

وضعیت «ماقبل پارادایم» (pre-paradigm) باعث می‌شود که علوم اجتماعی با علوم طبیعی تفاوت داشته باشد. اصطلاح پارادایم، قبل از کتاب هانت، در توسعه اقتصادی به‌کار رفته و مؤلفانی سعی کرده‌اند پارادایم را در توسعه به‌کار ببرند. در سال ۱۹۶۹ م، بودن هایمر گفت که توسعه در بحران کوهنی است و اجماع حول نظریه مدرنیزاسیون متزلزل شده است و پارادایم دیگری درحال ظهور است. وی پارادایم درحال ظهور را «نظریه وابستگی» می‌داند. فاستر - کارتر (۱۹۷۶) دو نوع پارادایم در توسعه پیدا می‌کند: یک پارادایم با انتشار کتاب *مراحل رشد اقتصادی* روستو (۱۹۶۰) شروع می‌شود که همان پارادایم مدرنیزاسیون است؛ پارادایم دیگر ظهور پارادایم نئومارکسیست است که به‌منزله نظریه وابستگی معروف شده است (ibid.: 220). باید توجه داشت که طبق نظر کوهن پارادایم‌ها ذاتاً قیاس‌ناپذیرند (ibid.). کوهن علیه چنین رویه‌ای موضع گرفته است و می‌گوید: برخی دانشمندان علوم اجتماعی این دیدگاه را از من گرفته‌اند که آن‌ها می‌توانند با مشروعیت‌بخشیدن به توافق درمورد مبانی و سپس چرخیدن به حل مسئله وضعیت رشته‌شان را بهبود ببخشند، آن‌ها نکته مرا نادرست تفسیر می‌کنند (کوهن ۱۳۹۱: ۲۴۵).

طبق نظر کوهن، علامت مرحله «ماقبل پارادایم» در علوم اجتماعی (و توسعه) این است که هیچ پارادایمی هنوز مسلط نشده است. پارادایم‌ها همیشه مسلط‌اند، درغیراین‌صورت آن‌ها پارادایم نیستند (Elguea 1985: 2616).

درنظر الگوا، اگر نظریه‌های توسعه را پارادایم بنامیم، نتیجه‌اش آن است که توسعه رشته‌ای چندپارادایمی می‌شود که برخلاف نظر کوهن است که پارادایم مسلط را مطرح می‌کند. این کاربرد نادرست مدل کوهن است (ibid.: 222). از نظر فاستر - کارتر، کوهن عالم علوم طبیعی است و پارادایم برگرفته از علوم طبیعی است. بنابراین، هر کاربردی از پارادایم در علوم اجتماعی دراصل مسئله‌دار است (Faster-Carter 1976: vol. 4, 168). ازجمله

مشکلات کاربرد نظریه کوهن در علوم اجتماعی این است که کوهن علوم اجتماعی را به منزله وضعیت «ماقبل پارادایم» در نظر می‌گیرد که هیچ پارادایم واحدی هنوز برتری کسب نکرده است تا بتوان گفت که چرخه نرمال بودن و انقلاب حتی شروع شده است. در وضعیت «ماقبل پارادایم» علوم اجتماعی «مکتب‌های رقیب» وجود دارد. کوهن ویژگی‌های مرحله «ماقبل پارادایم» را مشخص نکرده است (ibid.: 170). در توسعه، یک مکتب جای‌گزین مکتب دیگر می‌شود (ibid.: 171). از این رو، به نظر می‌رسد که نظریه توسعه «ماقبل پارادایم» است (ibid.: 167-180).

۴.۵ قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی

پارادایم پیش از انقلاب علمی و پارادایم‌های پس از انقلاب علمی با یکدیگر قیاس‌ناپذیرند (incommensurable) (مقدم حیدری ۱۳۸۵: ۱۳). وقتی انقلاب علمی رخ می‌دهد و پارادایمی جدید جای‌گزین پارادایم پیشین می‌شود، با جهانی متفاوت مواجه می‌شویم. کوهن این جهان‌های متفاوت را با عنوان قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های پیش و پس از انقلاب بیان می‌کند (همان: ۴۸).

پارادایم‌ها گرچه کل‌های یک‌پارچه‌اند، اجزایی هم‌چون نظریه، قوانین، مفاهیم، روش‌های پژوهش، ابزارها، و مجموعه‌ای از گزاره‌های مشاهده‌ای دارند. بنابراین، تحول پارادایم‌ها سبب تحول اجزای آن‌ها نیز می‌شود. از این رو، سه جنبه مهم قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها وجود دارد:

۱. قیاس‌ناپذیری مفاهیم (به دلیل تغییر معنایی): اگرچه واژگان به کاررفته در پارادایم‌های پیش و پس از انقلاب یکسان‌اند، از آن‌جاکه در دو شبکه زبانی متفاوت به کار رفته‌اند، معانی متفاوتی دارند و بنابراین قیاس‌ناپذیرند (همان: ۵۱)؛

۲. قیاس‌ناپذیری روش‌شناختی: هنگامی که انقلاب علمی رخ می‌دهد و پارادایم جدیدی جای‌گزین پارادایم پیشین می‌شود، معیار انتخاب مسائل مطرح برای پژوهش‌گران نیز دگرگون می‌شود، به طوری که بسیاری از مسائل پارادایم قدیم که از نظر مسائل علمی برای دانشمندان اهمیت محوری داشتند، در پارادایم جدید، اهمیت خود را از دست می‌دهند یا اساساً از نظر طرفداران پارادایم جدید کاملاً غیرعلمی قلمداد می‌شوند؛ حتی بعضی اوقات مسئله به طور کلی از بین می‌رود و از مسئله‌بودن می‌افتد. برعکس، بسیاری از مسائل که در پارادایم قدیم پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسیدند ممکن است در پارادایم جدید به منزله

بنیادی‌ترین مسائل در پژوهش علمی شناخته شوند. با چنین تغییری در حوزه مسائل، غالباً روش‌های پژوهش نیز تغییر می‌کند و تغییر مسائل و روش‌های پژوهش تغییر راه‌حل‌های پذیرفته‌شده به مثابه الگوهای حل مسئله را در پی خواهد داشت (همان: ۶۴-۶۵)؛

۳. قیاس‌ناپذیری مشاهدات: دانشمندان، پیش و پس از انقلاب علمی، گرچه به یک چیز می‌نگرند، یک چیز را نمی‌بینند (همان: ۷۲).

بنابراین، پارادایم‌ها از سه جنبه معنایی، روش‌شناختی، و مشاهداتی قیاس‌ناپذیرند (همان: ۷۵). در سیر تاریخی علم، به دلیل وقوع انقلاب‌های علمی، با ظهور و سقوط پارادایم‌های علمی مواجهیم (همان: ۱۲۹).

در نظر الگوا، قیاس‌ناپذیری، آن‌گونه که کوهن بیان کرده است، دو محدودیت مهم برای فعالیت علمی ایجاد می‌کند:

اول این‌که، پارادایم‌ها جای‌گزین یک‌دیگر می‌شوند، ولی غیرممکن است آن‌ها را با یک‌دیگر مقایسه کنیم یا از لحاظ عقلانی مزیت نسبی و نبود مزیت نسبی آن‌ها را ارزیابی کنیم. در نظر کوهن، رقابت به معنای نزاع عقلانی برای توضیح بهتر نیست، بلکه موضوع مقایسه‌ناپذیری است (Elguea 1985: 223)؛

دومین محدودیت مهم مربوط به ماهیت پیشرفت در علم است. به دلیل مقایسه‌ناپذیری، پارادایم‌ها نمی‌توانند دستاوردهای پارادایم‌های ماقبل را جذب کنند. در اغلب موارد، دستاوردها و مسائل قدیم فراموش و فقط در تاریخ ثبت شده‌اند، عمدتاً به علت آن‌که با پارادایم جدید اهمیت مسائل و معماها تغییر می‌کند (ibid.: 224).

استفاده نادرست از کتاب ساختار/انقلاب علمی به صورت نادیده گرفتن اهمیت مفهوم مقایسه‌ناپذیری است. پارادایم‌ها رقیب یک‌دیگر نیستند. رویکرد تحلیل پارادایمی در توسعه، که در سال‌های اخیر متداول شده است، با در نظر گرفتن شواهد تجربی و اعوجاج‌ها، قدرت توضیحی‌شان را مقایسه می‌کند، در حالی‌که این را نادیده گرفته‌اند که طبق مدل کوهن مقایسه پارادایم‌ها ممکن نیست یا مشروعیت ندارد، زیرا در مقایسه معنای توسعه و توسعه‌نیافتگی، طبق نظر کوهن، معنای آن‌ها در دو پارادایم متفاوت است؛ حتی اگر پارادایم‌ها از یک کلمه استفاده کنند، این اصطلاحات معانی متفاوتی دارند (ibid.: 225). همین اشتباه را چند مؤلف دیگر انجام داده‌اند. راکس بروخ (۱۹۷۶) و کاهل (۱۹۷۶) از پارادایم‌های رقیب (competing paradigms) و مزایای نسبی یکی بر دیگری صحبت می‌کنند. مک‌گوان و اسمیت (۱۹۷۸) دیدگاه‌های پارادایمی در چند کشور را مقایسه

می‌کنند. هیچ‌کدام از این رویه‌ها، طبق مدل کوهن، مشروعیت ندارد، چون آن‌ها همگی مقایسهٔ پارادایم‌ها را فرض می‌کنند (ibid.).

پارادایم‌ها قابل مقایسه نیستند و در نتیجه طبق نظر کوهن نمی‌توانیم آن‌ها را با یک‌دیگر مقایسه کنیم. از آن‌جاکه پارادایم‌ها مقایسه‌ناپذیرند، وقتی دانشمندان از یک پارادایم به پارادایم دیگر می‌روند، آن‌ها یک تغییر ناگهانی در ادراک (برداشت) را تجربه می‌کنند (ibid.: 227). در همین زمینه، کوهن قویاً امکان مقایسه و قضاوت دربارهٔ انتخاب پارادایم‌ها را انکار می‌کند (ibid.). همان‌طور که کوهن می‌گوید، وقتی دانشمندان پارادایم قدیم را رد می‌کنند و عضو پارادایم جدید می‌شوند، آن‌ها دست‌خوش تجربه‌ای مشابه تغییر مذهب می‌شوند (الگوا ۱۹۸۵: ۲۲۷، به نقل از کوهن ۱۹۶۲: ۱۱۹). بنابراین، برخلاف رویکرد کتاب هانت پارادایم‌ها مقایسه‌ناپذیرند.

۵.۵ کاربرد پارادایم در اقتصاد از دیدگاه روش‌شناسان اقتصادی

بلاگ می‌گوید که در اولین ویرایش کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* کوهن غالباً اصطلاح «پارادایم» را، در معنای فرهنگ لغت، به معنای نمونه‌های معین دستاورد علمی در گذشته به کار می‌برد، اما کوهن در ویرایش بعدی کتاب اصطلاح پارادایم را برای نشان دادن هم انتخاب مسائل و هم مجموعه‌ای از تکنیک‌ها برای تحلیل آن‌ها به کار برد؛ این معنا از پارادایم است که اغلب خوانندگان از کتاب کوهن گرفته‌اند. در دومین ویرایش کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی*، کوهن به «نبود دقت» در اصطلاح در روایت اول پارادایم اذعان کرد و پیشنهاد کرد که اصطلاح پارادایم با «ماتریس رشته علمی» (disciplinary matrix) جای‌گزین شود؛ رشته علمی است، چون به دارایی مشترک کارورزان یک رشته خاص اشاره می‌کند و ماتریس است، چون ترکیبی از عناصر منظم از انواع مختلف است. بلاگ می‌گوید که ویژگی متمایز روش‌شناسی کوهن مفهوم پارادایم نیست که همه فکر می‌کنند، بلکه انقلاب‌های علمی است. بلاگ می‌پرسد: پارادایم‌های حاکم در تاریخ اندیشهٔ اقتصادی کدام‌اند؟ پاسخ بلاگ این است که علم اقتصاد هیچ‌گاه یک انقلاب عمده نداشته است. الگوی اساسی حداکثرسازی در اقتصاد هیچ‌گاه جای‌گزین نشده و جهان‌بینی اقتصاددانان از قرن هجدهم تغییری نکرده است (Gordon 1695: 123-124).

کوتز نیز تأکید می‌کند که علم اقتصاد، در سرتاسر تاریخ آن، تحت سیطرهٔ تنها یک پارادایم بوده است؛ یعنی «نظریهٔ تعادل عمومی از طریق مکانیزم بازار»، ولی برخلاف گوردن، کوتز

فقط انقلاب کینزی را به‌منزله تغییر پارادایم یک «انقلاب علمی» کوهنی می‌داند و متعاقباً وی همین را در مورد اصطلاح «انقلاب مارجینال» دهه ۱۸۷۰ م ادعا می‌کند (Coats 1969: 292-293, cited Black et al. 1973: 38).

بنجامین وارد که معتقد پروپاقرص روش‌شناسی کوهن است نیز تردید دارد که انقلاب کینزی یک انقلاب کوهنی است. علاوه بر آن، وی ادعا می‌کند که دوره پس از جنگ جهانی دوم شاهد «انقلاب فرمالیزم» بوده است که پرستیژ اقتصاد ریاضی و اقتصادسنجی را زیاد کرد، ولی این تغییر زیاد نتوانست ماهیت اقتصاد را تغییر دهد (Ward 1972: 34-48).

برونفن‌برونر، پس از تعریف «پارادایم» به‌مثابه یک شیوه یا چهارچوب فکری و زبانی، سه انقلاب در تاریخ اندیشه اقتصادی شناسایی می‌کند: ۱. «انقلاب لسه‌فر» از انتشار کتاب گفتمان سیاسی هیوم در سال ۱۷۵۲ م؛ ۲. انقلاب مارجینال دهه ۱۸۷۰ م به‌منزله انقلاب دوم؛ ۳. انقلاب کینزی سال ۱۹۳۶ م (Bronfenbrenner 1971: 137-138).

در نظر بلاگ، اگر در علم اقتصاد بخواهیم نمونه‌ای از انقلاب علمی کوهنی نام ببریم، مثال مناسب انقلاب کینزی است که واقعاً یک تغییر پارادایم بود. نظر نهایی بلاگ این است که اصطلاح «پارادایم» باید از نوشتار اقتصادی کنار گذاشته شود (Blaug 1975: 399).

۶. فقدان جامعیت: مغفول ماندن رویکرد نهادگرایی در توسعه اقتصادی در کتاب هانت

کتاب هانت در سال ۱۹۸۹ م منتشر شده است. با این‌که در زمان انتشار این کتاب نهادگرایی در حکم یک رویکرد در اقتصاد توسعه مطرح بود، ولی هانت از آن غفلت کرده و بدان نپرداخته است.

نهادگرایی بر نقش نهادها در توسعه اقتصادی تأکید می‌کند. تحول نهادهای اقتصادی باید زمینه اصلی تحولات اقتصادی را تشکیل دهد. در نهادگرایی نهاد به‌منزله واحد تحلیل برگزیده می‌شود؛ نهادگرایان در آن چهارچوب به همه اموری که به اصلاح نهادی مربوط می‌شود به‌مثابه عامل یا مانع توسعه نگاه می‌کنند. بدین ترتیب، نهادگرایان در ساده‌ترین عبارت فرایند توسعه را «فرایند دگرگونی نهادی» معرفی می‌کنند. نهادها هدایت اطلاعات درباره شرایط بازار، کالاها، و مشارکت‌کنندگان در بازار را موجب می‌شوند. جریان مناسب اطلاعات به بنگاه‌ها در شناسایی الگوها و فعالیت‌های پربازده و نیز ارزیابی اعتبار آنها کمک می‌کند. نهادها حقوق مالکیت و قراردادهای تعریف و تعیین می‌کنند که چه کسی

باید چه چیزی را و چه زمانی کسب کند. نهادها افزایش یا کاهش رقابت در بازارها را موجب می‌شوند. ازدیدگاه نهادگرایی، اقتصاد باید درحکم یک سازمان با مجموعه کامل و واحد تشکیلات، که تمامی اجزای آن با یکدیگر ارتباط دارد، بررسی شود (نورث ۱۳۷۹).

نهادها قواعد بازی در جامعه‌اند. به عبارت سنجیده‌تر، قیودی وضع شده از جانب نوع بشرند که روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند و باعث نظام‌مندشدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشر می‌شوند. نورث هم نوع رسمی و هم نوع غیررسمی نهادها را به رسمیت می‌شناسد؛ یعنی هم قوانینی که واضع آن‌ها بشر است و هم آداب و رسوم رفتاری. از این دیدگاه، نهادها هم ممکن است خلق شوند (مانند قانون اساسی) و هم این‌که به مرور زمان شکل گیرند و مقبول واقع شوند (مانند حقوق فرعی). مهم‌ترین تفاوت‌های روش‌شناختی میان نئوکلاسیک‌ها و نهادگرایان عبارت‌اند از:

۱. نهادگرایان در پی ساختن الگو (نظریه‌ها) هستند، درحالی‌که نئوکلاسیک‌ها می‌کوشند الگوهای پیش‌بینی‌کننده (فرضیه‌ها) را ایجاد کنند؛
 ۲. نهادگرایان الگوهای خود را به کمک نهاد ایجاد می‌کنند، درحالی‌که نئوکلاسیک‌ها برای پیش‌گویی از مصرف‌کننده یا بنگاه درحکم واحد تحلیل استفاده می‌کنند؛
 ۳. نهادگرایان از رویکرد روان‌شناختی رفتاری استفاده می‌کنند، درحالی‌که نئوکلاسیک‌ها از رویکرد فردگرایی روش‌شناختی بهره می‌جویند؛
 ۴. نهادگرایان به شواهد ساختاری استناد می‌کنند، درحالی‌که نئوکلاسیک‌ها به شواهد پیش‌گویانه تمسک می‌جویند (داگر ۱۳۸۳: ۷-۱۹).
- باوجود تأثیر دیدگاه نهادگرایی در توسعه، هانت از تحلیل آن در کتاب خود غفلت کرده است.

۷. نتیجه‌گیری

باوجود گذشت کم‌تر از سه دهه از انتشار، محتوای کتاب برای دانشجویان اقتصاد توسعه هنوز هم قابل استفاده است. این کتاب به محققان برای درک بهتر کاستی‌های نظریه نئوکلاسیک غالب کمک می‌کند. افزون‌برآن، این کتاب برای تحلیل‌گران و برنامه‌ریزان کشورهای درحال توسعه مناسب است. در این اثر نقش نهادها و به‌ویژه دیدگاه‌های نهادگرایی جدید در توسعه اقتصادی مغفول مانده است؛ هرچند کاربرد پارادایم کوهن در اقتصاد توسعه ابتکار مؤلف در متون توسعه است، ولی تعریف نویسنده از پارادایم محل نقد

است. هم‌چنین، به دلیل قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی و تحول پارادایم‌ها با انقلاب علمی، بر رویکرد اصلی کتاب در بررسی تطبیقی پارادایم‌های رقیب انتقاد وارد است. درعین حال، این اثر در جایگاه متنی فرعی برای درس اقتصاد توسعه در مقطع کارشناسی ارشد توصیه می‌شود، اما ضروری است با تحولات اقتصاد توسعه طی دهه ۱۹۹۰ و دهه ۲۰۰۰ م تکمیل شود و نواقص رویکرد تحلیلی کتاب مدنظر باشد.

پی‌نوشت

۱. گشتالت نام مکتبی در روان‌شناسی است که نگرش جزئی‌نگرانه یا اتمیستی در تجزیه و تحلیل مسائل را رد می‌کند. از نظر این مکتب، پدیده‌ها کل‌های پیچیده‌اند که در صورت تفکیک به اجزای ریزتر شناخت صحیحی درمورد آن‌ها به دست نمی‌آید. دیدگاه کوهن مبنی بر این‌که نظریه‌ها هم‌چون ساختارند با دیدگاه گشتالتی هم‌سوست. نظریه گشتالت این است که کل‌هایی وجود دارند که رفتارشان را به وسیله اجزای متشکله آن‌ها نمی‌توان تعیین کرد، بلکه رفتار هر جزء از چنین کل‌هایی بسته به ماهیت درونی آن کل تعیین می‌شود.

کتاب‌نامه

داگر، ویلیام (۱۳۸۳)، «تفاوت‌های روش‌شناختی میان اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد نهادی»، ترجمه سید حسین میرجلیلی، نامه علوم انسانی، ش ۱۰.

کوهن، توماس (۱۳۹۱)، ساختار/انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.

مقدم حیدری، غلام‌حسین (۱۳۸۵)، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی، تهران: نشر نی.

نورث، داگلاس (۱۳۷۹)، ساختار و دگرگونی در تاریخ/اقتصادی، ترجمه غلام‌رضا آزاد، تهران: نشر نی.

هانت، دایانا (۱۳۸۶)، نظریه‌های اقتصادی توسعه؛ تحلیلی از پارادایم‌های رقیب، ترجمه غلام‌رضا آزاد، تهران: نشر نی.

Black, R., A. W. Coats, and W. Goodwin (eds.) (1973), *The Marginal Revolution in Economics: Interpretation and Evaluation*, Durham, N.C.: Duke University Press.

Blaug, Mark (1975), "Kuhn Versus Lakatos or Paradigms Versus Research Programmes in the History of Economics", *History of Political Economy*, vol. 7, no. 4.

Bronfenbrenner, M. (1971), "The Structure of Revolutions in Economic Thought", *History of Political Economy*, vol. 3.

Coats, A. W. (1969), "Is There a Structure of Scientific Revolutions in Economics?", *Kyklos*, vol. 22.

- Eichner, Alfred and J. A. Kregel (1975), "An Essay on Post-Keynesian Theory: A New Paradigm in Economics", *Journal of Economic Literature*, vol. 13, no. 4.
- Elguea, Javier (1985), "Paradigms and Scientific Revolutions in Development Theories", *Journal of Development and Change*, vol. 16.
- Etzioni, Amitai (2011), "Behavioral Economics, Toward a New Paradigm", *American Behavioral Scientists*, vol. 55, no. 8.
- Foster-Carter, Aidan (1976), "From Rostow to Gunder Frank: Conflicting Paradigms in the Analysis of Under Development", *World Development*, vol. 4, no. 3.
- Gordon, D. (1965), "The Role of the History of Economic Thought in the Understanding of Modern Economic Theory", *American Economic Review*, vol. 55.
- Gore, Charles (2000), "The Rise and Fall of the Washington Consensus as a Paradigm for Developing Countries", *World Development*, vol. 28, no. 5.
- Greenwald, Bruce and Joseph Stiglitz (2003), *Towards a New Paradigm for Monetary Economics*, Cambridge University Press.
- Hunt, Diana (1975), *Credit for Agricultural Development: a Case Study of Uganda*, Nairobi: East African Publication House.
- Hunt, Diana (1984), *The Impending Crisis in Kenya: the Case for Land Reform*, Aldershot, Hampshire, Brookfield, Vt., USA.
- Hunt, Diana (1989), *Economic Theories of Development: an Analysis of Competing Paradigms*, London: Harvester Wheatsheaf.
- Hunt, Diana (1991), *Rural Households in Emerging Societies: Technology and Change in Sub-Saharan Africa*, New York: St. Martin Press.
- Presley, John and John Sessions (1994), "Islamic Economics: The Emergence of a New Paradigm", *The Economic Journal*, vol. 104, no. 424.
- Sadiddin, Ahmad (2014), "A Review of Diana Hunt's Economic Theories of Development: An Analysis of Competing Paradigms", *International Journal of Culture and History*, vol. 1, no. 2.
- Stiglitz, Joseph (2002), "Information and the Change in the Paradigm in Economics", *The American Economic Review*, vol. 92, no. 3.
- Ward, B. (1972), *What is Wrong with Economics*, New York: Taylor and Francis, Ltd.